

تنها درخت خانه

نویسنده و نقاش: دونالد کریک

مترجم: فرزانه ابراهیمی

تنها درخت خانه



نویسنده و نقاش: دونالد کریک

مترجم: فرزانه ابراهیمی

هناختخه لونه

آرشیو
تولید امیر کبیر

شماره... ۴۴

۱۰۱۳۴



کتابخانه و اسناد ملی
پست و موزه انبار امیر کبیر

تنها درخت خانه

کریکا، دونالد

ترجمه فرزانه ابراهیمی

چاپ اول: ۱۳۵۳

چاپ دوم: ۱۳۷۱

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

بنام خدا

بنام خداوندی که در آسمان است
و در زمین است و در هر جا که خواهد



ادبیات

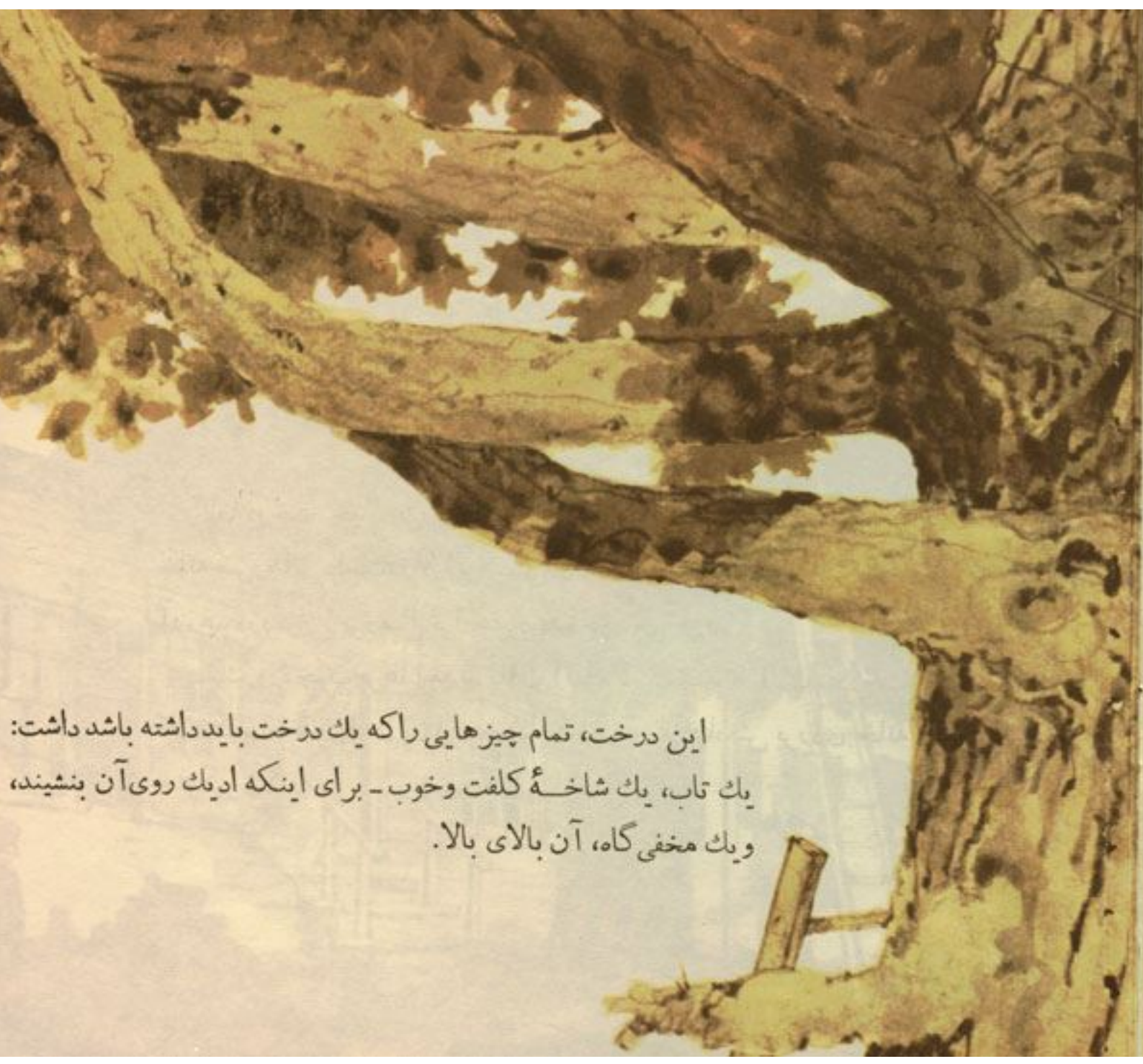
توی خانه ادیک ، یک درخت بود
که همیشه، جزئی از خانه به شمار می آمد.

۱۰۱۲۲

کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
تاسیس ۱۳۵۱
دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر
پلاک ۱۳۱
تلفن: ۸۸۰۰۰۰۰۰





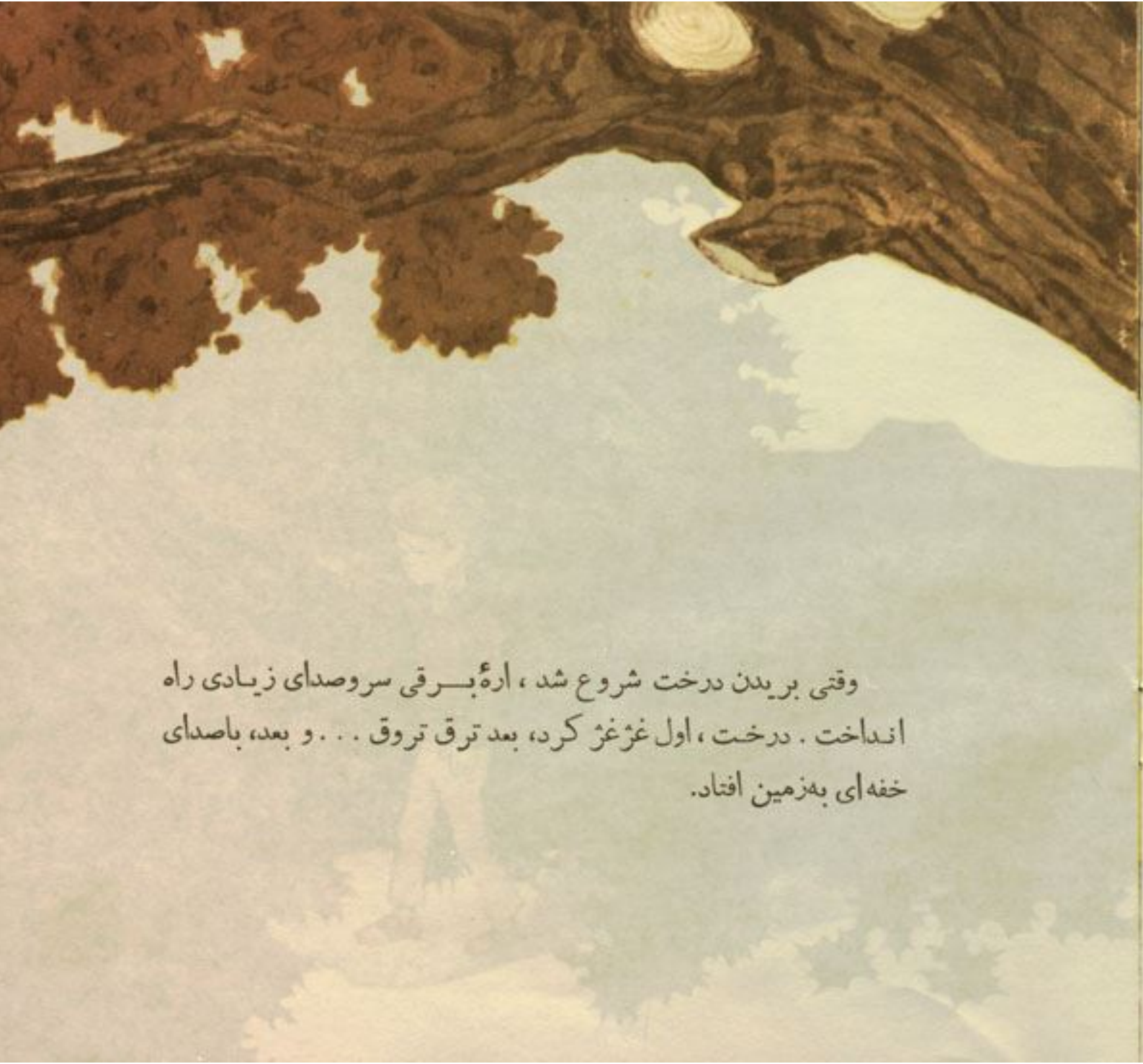


این درخت، تمام چیزهایی را که یک درخت باید داشته باشد داشت:
یک تاب، یک شاخهٔ کلفت و خوب - برای اینکه ادیک روی آن بنشینند،
و یک مخفی‌گاه، آن بالای بالا.

اما درخت، خیلی بزرگ شده بود، و نزدیک بودنش به خانه، برای
خانه ضررهایی داشت. راه را بر قسمتی از نور خورشید می بست، و ریشه های
آن هم در دیوار زیر زمین ترلهایی به وجود می آورد.
یک روز، چوب برها آمدند تا آن را قطع کنند. چند تا طناب به درخت
قلاب کردند تا بتوانند آن را محکم نگه دارند و از افتادنش بر روی خانه
جلوگیری کنند.





The background is a soft, painterly illustration of a forest. In the upper portion, a large, gnarled tree trunk with a hollowed-out section dominates the frame. Below it, the forest floor is depicted with various shades of green and brown, suggesting grass and foliage. In the middle ground, a small figure of a person is visible, walking away from the viewer towards a misty or hazy background. The overall atmosphere is quiet and contemplative.

وقتی بریدن درخت شروع شد، ارهٔ برقی سروصدای زیادی راه
انداخت. درخت، اول غرغر کرد، بعد ترق تروق... و بعد، با صدای
خفه‌ای به زمین افتاد.



وقتی چوب برها آمدند، من گریه کردم، دل آدم بیشتر می سوخت
درخت، که یک بوی افتاده بود، غمگین به نظر می رسید.



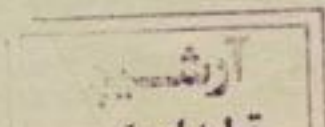


ووقتی چوب برها آنرا تکه تکه می کردند، دل آدم بیشتر می سوخت.
پدر ادیک گفت: راه بیفت ادیک! آنها حالا تنه درخت را به کارخانه
چوب بری می برند. ما هم باید با آنها برویم.

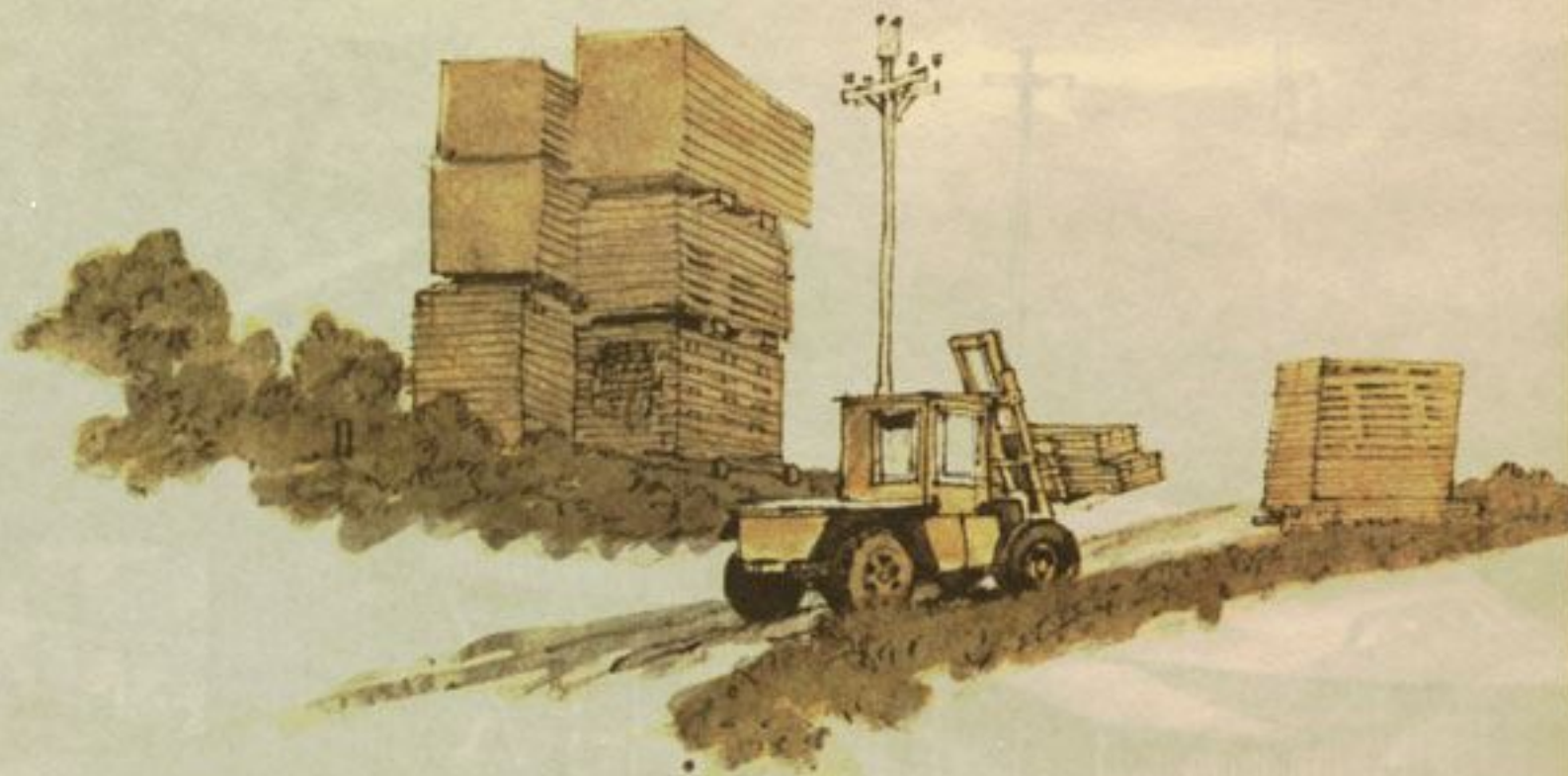




من فکر می‌کنم شاید بتوانم از چوب این درخت چیزهایی برای
خودمان درست کنیم. از مدیر کارخانه خواهش می‌کنیم که قسمتی از چوب-
های درخت را به خود ما بدهد.







در کارخانه چوب‌بری، وقتی اره گرد، تنه درخت را به تخته
تبدیل می‌کرد، صدای زیری داشت.
بعد، تخته‌ها را روی هم چیدند تا آنها را صاف کنند.
پدر ادیک گفت: بهار، وقتی تخته‌هایمان خشک شد، می‌آییم و آنها
را می‌بریم.

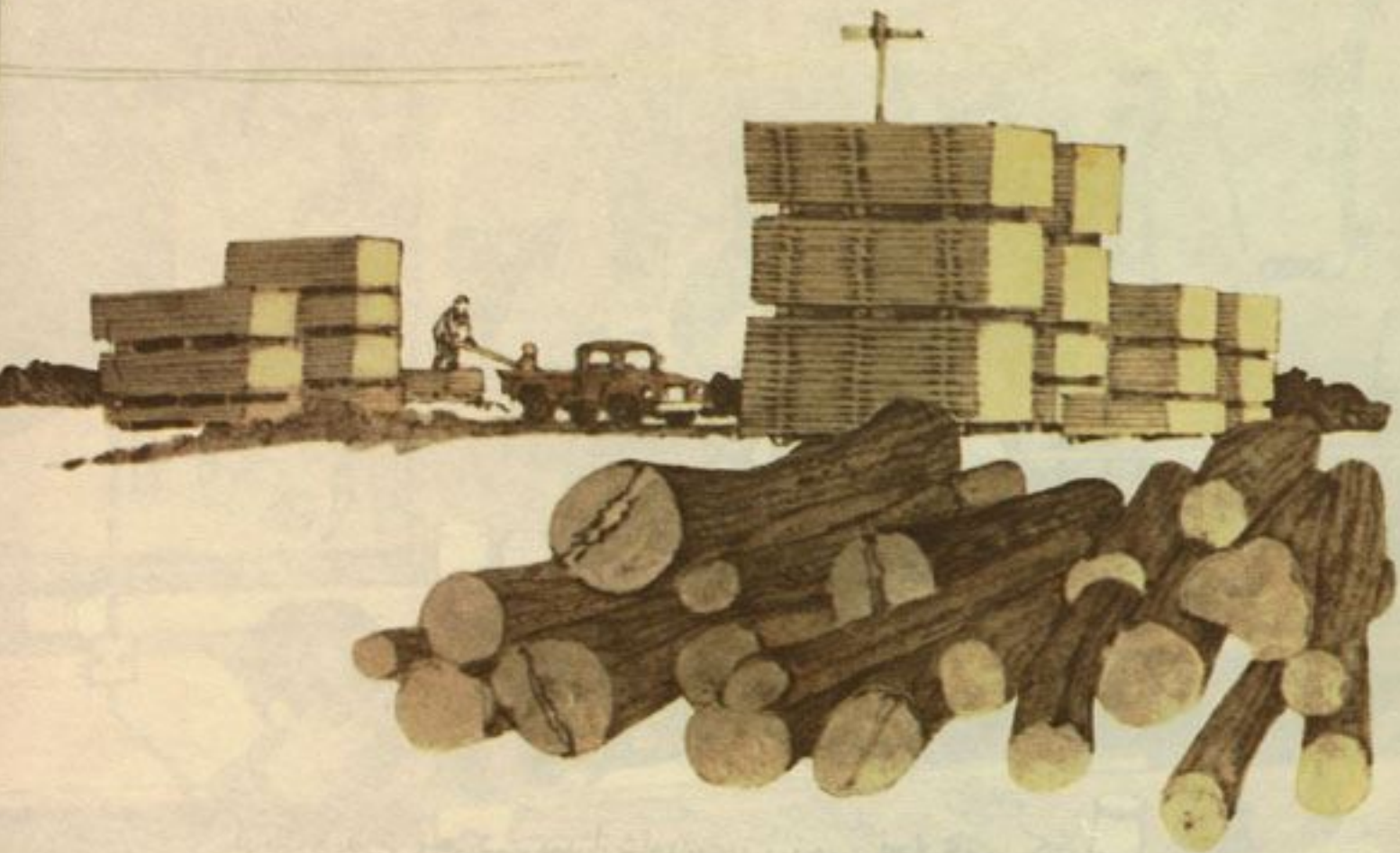




برف زمستان، نتوانست آن حیاط خالی را پر کند.



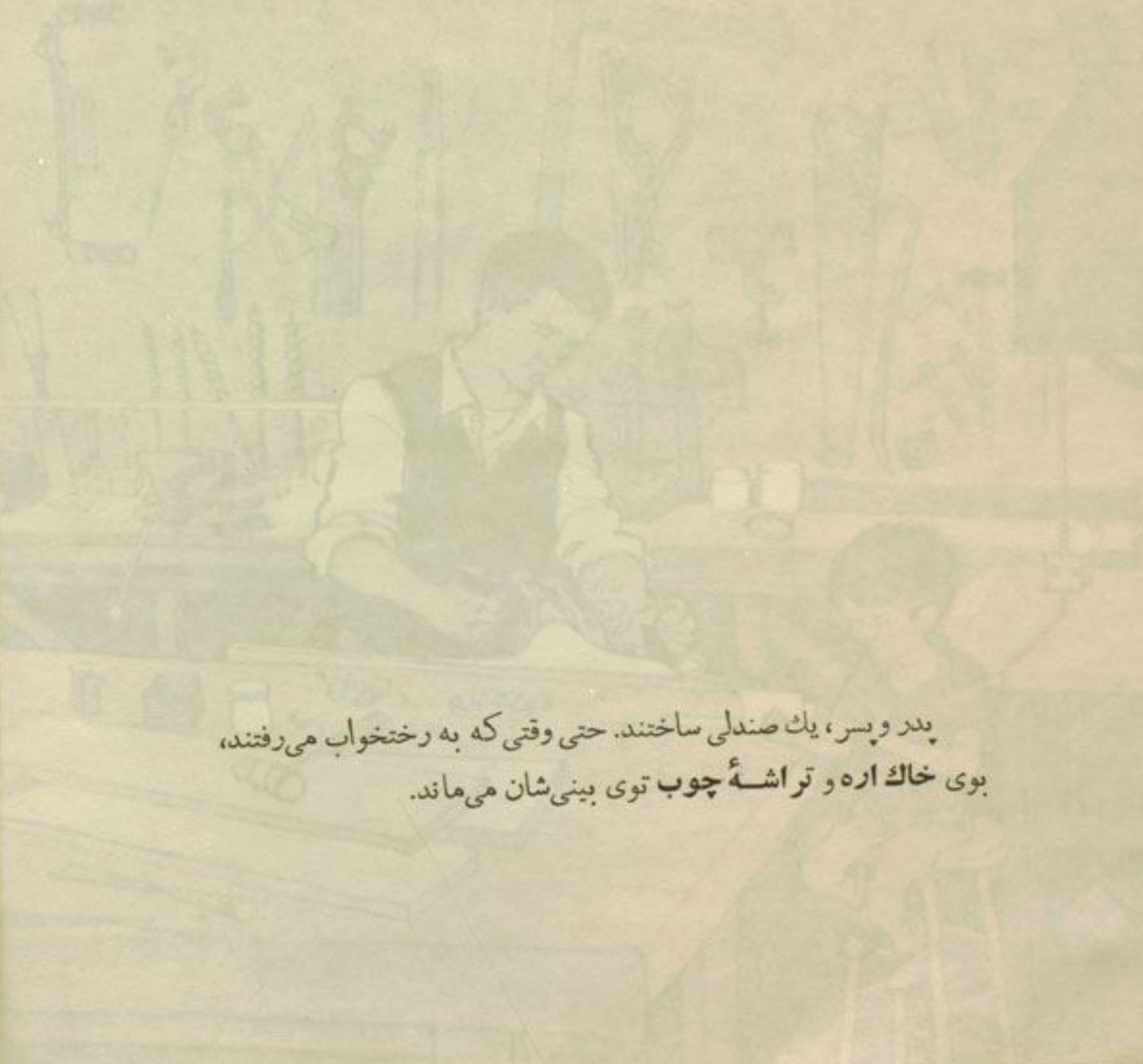




عاقبت بهار آمد. ادیک و پدرش به کارخانه رفتند تا تخته بیاورند.
آنپاشش ورقه تخته را برای خودشان برداشتند. وقتی به خانه بر-
می گشتند خوشحال بودند که قسمتی از درخت به خانه برمی گردد.

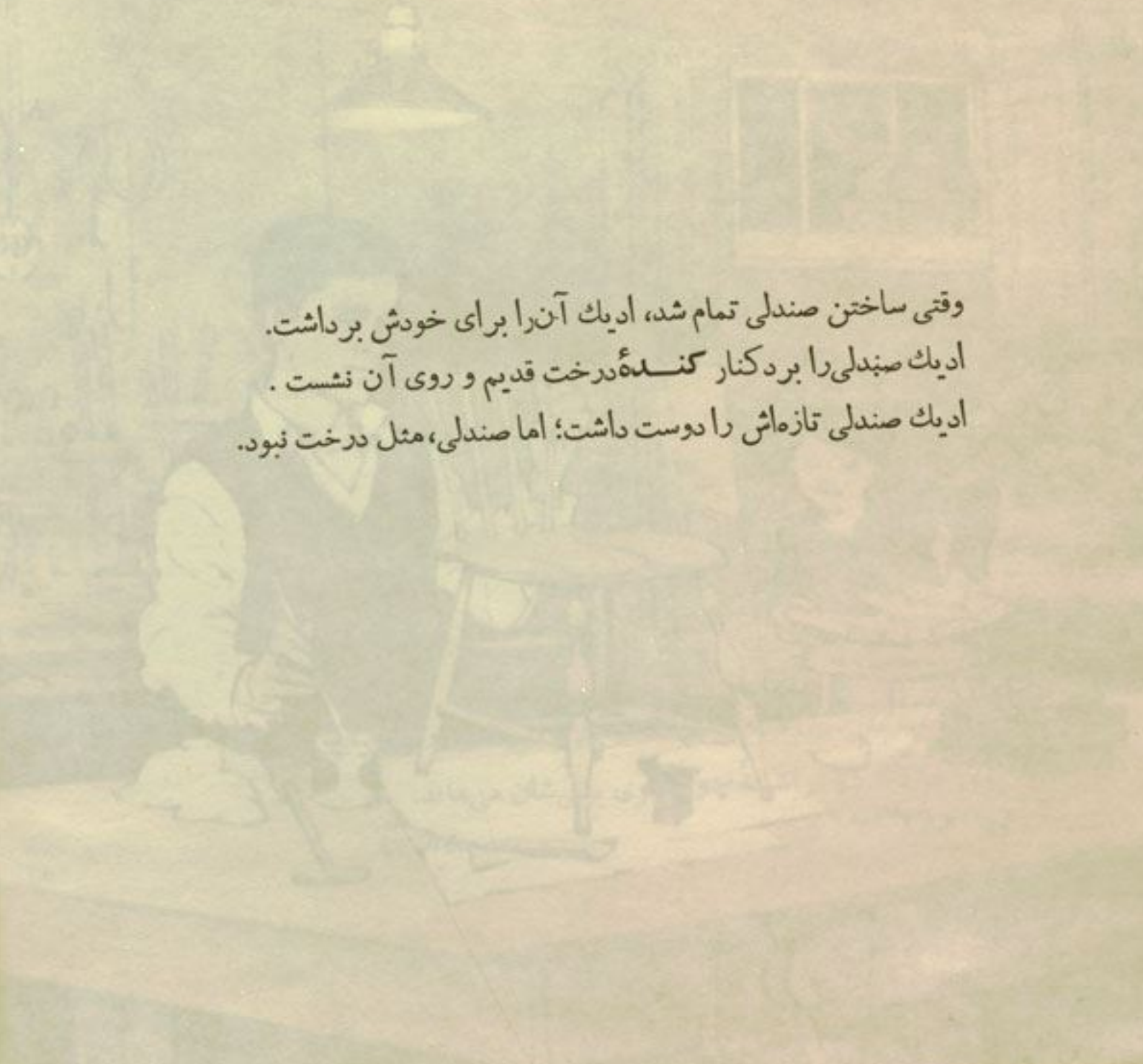
اديك و پدرش، هر شب بعد از شام، توی زیر زمین نجاری می کردند.
تکه‌های بریدهٔ تخته‌ها، کم کم شکل می گرفتند.





پدر و پسر، يك صندلی ساختند. حتی وقتی که به رختخواب می رفتند،
بوی خاک اره و تراشهٔ چوب توی بینی شان می ماند.



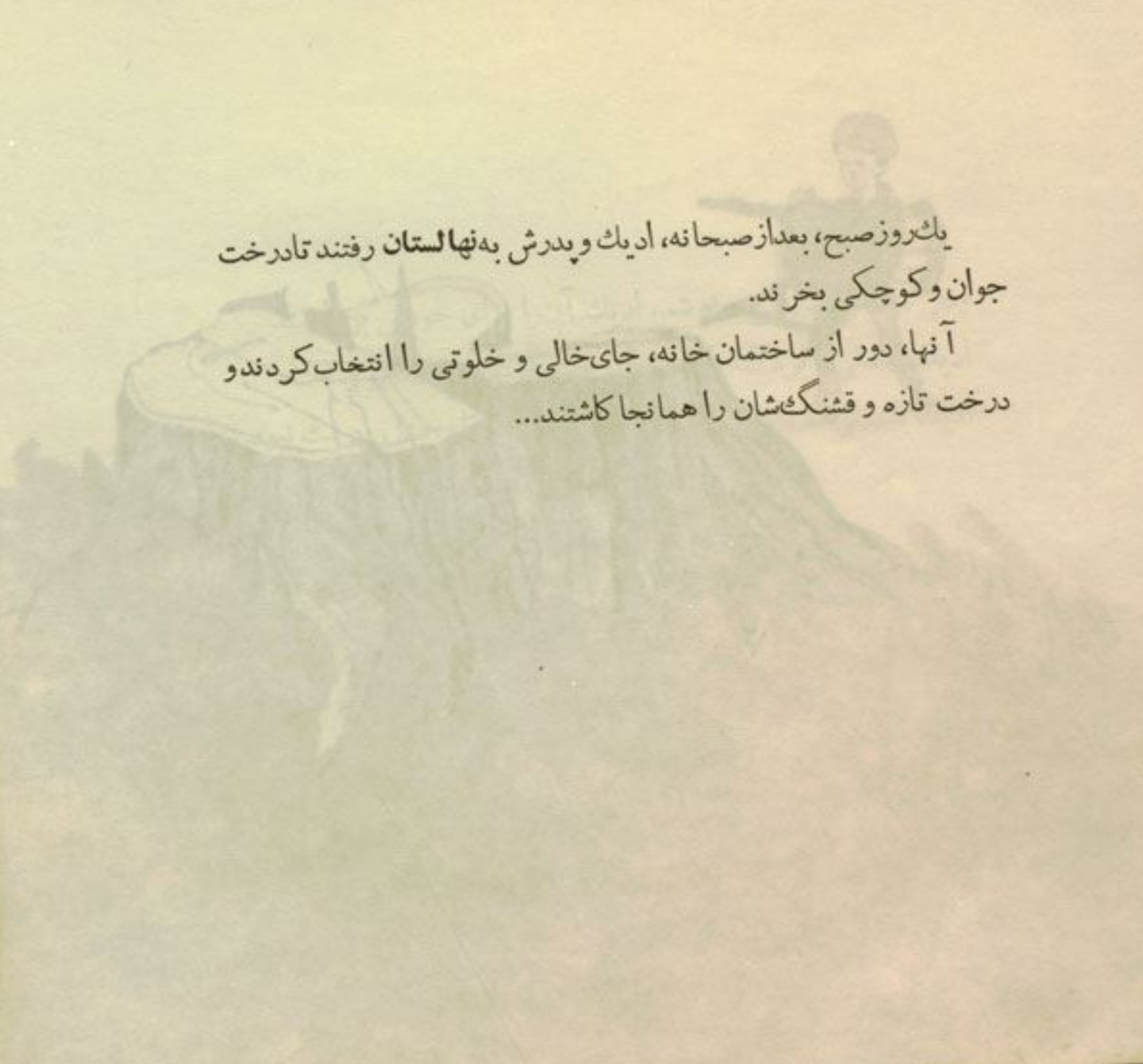


وقتی ساختن صندلی تمام شد، ادیک آنرا برای خودش برداشت.
ادیک صندلی را بردکنار کندهٔ درخت قدیم و روی آن نشست .
ادیک صندلی تازه‌اش را دوست داشت؛ اما صندلی، مثل درخت نبود.



شخص يركب على عتق من كذا العنبر

11/11



يك روز صبح، بعد از صبحانه، ادريك و پدرش به نهالستان رفتند تا درخت جوان و کوچکی بخرند.

آنها، دور از ساختمان خانه، جای خالی و خلوتی را انتخاب کردند و درخت تازه و قشنگشان را همانجا کاشتند...





آرشيو

توليد

آرشيو
توليد

٢-٧١١٥٧-٩



کتابخانه اسناد و کتابخانه ملی

وابسته مؤسسه اسنادات ایران

بها : ٦٥٠ ریال